



## مفهوم شناسی حکم شرعی مرفوع در حدیث رفع

پدیدآورنده (ها) : حیدری، سیدمحمد

فقه و اصول :: پژوهش‌های اصولی :: پاییز 1393 - شماره 22

از 129 تا 146

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1416551>

دانلود شده توسط : محسن شیرخانی

تاریخ دانلود : 27/06/1399

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است. بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [فوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



## مفهوم شناسی حکم شرعی مرفوع در حدیث رفع

سیدمحمد حیدری<sup>۱</sup>

### چکیده

تشریحی که از جانب خداوند متعال برای تنظیم زندگی انسان صادر شده حکم شرعی نام دارد و رفع حکم به معنای ازاله و برطرف کردن حکم بعد از تحقق آن است، در این پژوهش که کاوشی در حقیقت‌یابی حکم شرعی مرفوع در حدیث رفع است؛ سعی بر ارائه تصویری واضح و گویا از رفع احکام در حدیث شریف رفع و بررسی جمع میان احکام واقعی و ظاهری، تکلیفی و وضعی، از راه مقارنه و مقایسه میان دیدگاه‌های فقها همراه با تبیین و تفسیح مسایل می‌باشد. این جستار با نقد و بررسی ادله ارائه شده، مرفوعیت حکم واقعی و تکلیفی را اقوی دانسته، بر آن است که چون حکم مندرج در روایت، از باب امتنان و توسعه است، اطلاق آن تا جایی کاربرد دارد که مخالف امتنان و تضییق و مشقت بر مکلف نباشد.

واژگان کلیدی: رفع، دفع، مرفوع، حکم شرعی، حدیث رفع.

### مقدمه

حدیث رفع از احادیث معتبری است که در استنباط حقوق اسلامی مبنای بسیاری از قواعد اصولی و قوانین فقهی به شمار می‌آید و نسبت به افعالی که از خطا و نسیان و... صادر می‌شود بر ادله احکام اولیه حکومت خواهد داشت؛ یعنی احکام اولیه با پیدا شدن احکام ثانویه مرفوع می‌شود.

مبحث حکم و بسیاری از مسایل زیر مجموعه آن همچون احکام ظاهری، واقعی، تکلیفی و وضعی از مقولات حساس و جدال برانگیز و در شمار آن دسته از مباحث کلان جای می‌گیرد که در یقه‌هایی را به سوی بازشناسی حساس‌ترین مسایل فقهی، اصولی و استنباطی می‌گشایند. برخی مباحث، پایه مباحث دیگر و در اتخاذ مبانی بسیار موثر است و پرداختن به آن مستلزم نگاه دقیق علمی به چند مبحث مهم است و این اهمیت موضوع را می‌رساند؛ چرا که این گونه مباحث باعث اتقان و استحکام مبانی اصولی و در نتیجه، تعمیق نظریات فقهی می‌شود و اندیشمندان بی‌نیاز از شناخت‌تطور و تکامل این مباحث نیستند.

در این پژوهش به دنبال پاسخ به این سؤال هستیم که مفهوم و حقیقت حکم شرعی مرفوع در حدیث رفع کدام است؟

بعد از تعریف برخی واژه‌های کاربردی، به تبیین حدیث شریف رفع و کلمه‌ی رفع و آثار افعال مربوط به عناوین حدیث پرداخته، بعد از آن، رفع احکام واقعی و ظاهری، تکلیفی و وضعی توضیح داده خواهد شد.

فرضیه ما که در نهایت نه اثبات آن خواهیم پرداخت این است که حدیث رفع مختص به احکام تکلیفی است، مرفوع در حدیث شریف رفع، متعلق به امر موجود است که در این صورت، مرفوع، حکم واقعی است.

### مفهوم رفع

رفع به معنای برطرف کردن، برداشتن و بالابردن، ضد وضع است<sup>۱</sup>. مثال برای رفع در مورد

۱. ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، ص ۱۲۹

اجسام هنگامی که از مکان خودش بالاتر باشند، مثل آیه مبارکه: ﴿وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ﴾<sup>۲</sup>؛ و کوه طور را بالای سر شما برافراشتیم، و نیز آیه مبارکه: ﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾<sup>۳</sup>؛ خدا همان کسی است که آسمانها را، بدون ستونهایی که برای شما دیدنی باشد، برافراشت.

همچنین در مورد ساختمان و بنا هرگاه بالا ببرند، مثل آیه مبارکه: ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ﴾<sup>۴</sup>؛ هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل، پایه‌های خانه (کعبه) را بالا می‌بردند. در مورد درجه و شرافت، مثل آیه مبارکه: ﴿وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ﴾<sup>۵</sup>؛ و بعضی را بر بعضی برتری دادیم، ﴿نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ﴾<sup>۶</sup>؛ درجات هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم، ﴿رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ﴾<sup>۷</sup>؛ او درجات (بندگان صالح) را بالا می‌برد، او صاحب عرش است، و نیز مانند آیه مبارکه: ﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ﴾<sup>۸</sup>؛ بلکه خدا او را به سوی خود، بالا برد. و در اصطلاح، رفع به معنای ازاله شیء است بعد از اینکه تحقق و تحصیل پیدا کرد<sup>۹</sup>. به عبارت دیگر، رفع عبارت است از اعدام شیء موجود، و دفع، به معنای منع از ایجاد آن شیء است.<sup>۱۰</sup> بنابراین در عرف منظور از کلمه‌ی رفع، برداشتن چیزی است که وجود داشته، اقتضای بقا را نیز دارد؛ انتفای امری که موجود است و می‌تواند به وجود خود ادامه دهد. مراد از کلمه‌ی دفع نیز بر طرف نمودن امری است که هنوز به وجود نیامده، ولی استعداد حدوث دارد.

۱. راغب، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۶۰

۲. البقرة: ۹۳

۳. رعد: ۲

۴. بقره: ۱۲۷

۵. زخرف: ۳۲

۶. یوسف: ۷۶

۷. غافر: ۱۵

۸. نساء: ۱۵۸

۹. موسوی خمینی، أنوار الهدایة، ج ۱، ص ۴۰؛ سبحانی، جعفر، تهذیب الأصول، ج ۲، ص ۲۲۰

۱۰. واعظ بهسودی، مصباح الأصول، ج ۲، ص ۲۶۳

## مفهوم حکم شرعی

زیبیدی در تاج‌العروس حکم را به معنای «قضاوت» دانسته است: «الحکم - بالضم - القضاء فی الشیء بأنه کذا أو لیس کذا»<sup>۱</sup>. از آن جا که اصطلاح «حکم» میان فقیهان با کاربردهای گوناگونی مورد استفاده واقع شده تعریف‌های متعددی از آن نیز به چشم می‌خورد که به یک مورد اشاره می‌شود؛

الحکم الشرعی هو: التشريع الصادر من الله تعالى لتنظيم حياة الإنسان. و الخطابات الشرعية فی الكتاب و السنة مبرزة للحکم و کاشفة عنه، و لیست هی الحکم الشرعی نفسه.<sup>۲</sup>

حکم شرعی (تشریحی) که از جانب خداوند متعال صادر شده برای تنظیم زندگی انسان خواه برای خود شخص و خواه برای اشیا خارجی که مرتبط با زندگی او است. البته خطاب‌های وارده در کتاب و سنت به تنهایی کاشف از حکم نیستند.

بنابراین جعل حکم به معنای تشریح و قانونگذاری از جانب خداوند است. البته این طور نیست که تشریح الهی برای تنظیم زندگی به طور مستقیم جهت بخش باشد؛ بلکه متعلق حکم گاه خود مکلف و گاه اشیا خارجی مرتبط است که به طور غیر مستقیم جهت دهنده برای مکلف است، بنابراین گاهی ذات مکلف متعلق حکم شرعی است مانند زوجیت، و گاهی شیء خارجی، مانند ملک مشخصی که متعلق به شخص معینی است.

همه خطابات شرعی کاشف از حکم هستند نه اینکه خود حکم باشند. به همین دلیل، هر خطاب شرعی متأخر از جعل حکم شرعی است.

## اقسام حکم شرعی

حکم به اعتبار ویژگی‌هایی که در خود آن نهفته است به تکلیفی و وضعی تقسیم می‌شود؛

### الف: احکام تکلیفی و وضعی

احکام تکلیفی همان دستورات و فرمان‌های صادر شده از سوی پروردگار در خصوص افعال بندگان، در زندگی شخصی و اجتماعی هستند که بر پنج نوعند: وجوب، حرمت، استجاب،

۱. حسینی زیبیدی، تاج‌العروس من جواهر القاموس، ص ۱۶۰

۲. صدر، دروس فی علم الأصول، ج ۱، ص ۵۲

کراهت و اباحه. این دسته از احکام بی واسطه به افعال بندگان مرتبطند. احکام وضعی، اما، آن دسته از احکام شرعی هستند که به طور مستقیم از سوی شارع نسبت به افعال مکلفین انشاء نمی گردند، مانند زوجیت که از ارتباط بین زن و مرد به وجود می آید.<sup>۱</sup> تفاوت اساسی بین آنها این است که احکام تکلیفی همواره به دلیل مقتضای طبع خود به طور مستقیم شامل مکلفان می گردند و چنانچه شرایط تکلیف از قبیل علم و عمد وجود نداشته باشد، ساقط خواهند بود؛ ولی احکام وضعی چنین نیستند و در آنها علم و عمد نقش و دخالتی ندارد.

تفاوت بعدی این است که حکم وضعی منحصر به عدد معینی نیست، مانند؛ مالکیت، اهلیت، سببیت، مانعیت، شرطیت، صحت و بطلان، ضمان، جنابت، حریت، رقیبت، بدلیت، حجیت. این احکام بر دو گونه هستند: گاهی موضوع حکم تکلیفی قرار می گیرند؛ مانند زوجیت که موضوع برای حکم به وجوب انفاق زوج و وجوب تمکین زوجه است. یا ملکیت، که موضوع برای حکم به حرمت تصرف غیر و حکم به وجوب خمس و زکات برای مالک با وجود شرایط است.

گاهی از حکم تکلیفی انتزاع می شوند؛ مانند جزئیت قرائت سوره برای نمازهای واجب، که از امر به ماهیت مرکبی چون نماز انتزاع شده است. و مانند شرطیت رسیدن خورشید به نقطه زوال برای وجوب نماز ظهر که از جعل وجوب نماز که مشروط به وقت زوال است، انتزاع شده است.

### ب: حکم واقعی و ظاهری

این تقسیم، به اعتبار ویژگی و اوصاف مکلف مانند علم، جهل و شک انجام می پذیرد. در تعریف هر يك از این دو قسم، عبارات متفاوتی به کار گرفته شده ولی روح و مقصود تمامی آنها تا حدودی یکی است:

حکم واقعی، حکمی ثابت است برای چیزی به عنوان فعلی از افعال، با قطع نظر از علم یا جهل مکلف به آن؛ مانند وجوب نماز که ثابت است برای صلوات (بما هي صلاة في نفسها و فعل من الأفعال) یا مانند حرمت دروغ، طهارت آب و نجاست ادرار.

۱. همان، ص ۵۳

حکم ظاهری، اما، حکمی است ثابت برای چیزی در ظرف جهل مکلف به حکم واقعی. دلیل حکم واقعی را اجتهادی گویند، و دلیل حکم ظاهری را فقاهتی یا اصل عملی گویند.<sup>۱</sup> بنابراین حکم واقعی دو قسم است: حکم واقعی ثابت برای چیزی به عنوان اولی آن، مانند وجوب نماز صبح، و حکم واقعی ثابت برای چیزی در حالت ضرورت، مانند جواز خوردن مردار در حال اضطرار، که حکم اولی آن حرمت است، لیکن با پیدایش اضطرار حکم دیگری (جواز) پیدا کرده و حکم اولی اش برداشته شده است. به قسم اول، حکم واقعی اولی و به قسم دوم، حکم واقعی ثانوی می‌گویند.

امثال حکم واقعی ثانوی، مانند تیمم کردن در حال اضطرار، از امثال حکم واقعی اولی کفایت می‌کند؛ لیکن در کفایت امثال حکم ظاهری از واقعی اختلاف هست.

بنابراین حکم ظاهری، حکمی است که از دلیل فقاهتی و به مقتضای اصل عملی دانسته می‌شود، همچنان که حکم واقعی حکمی است که از دلیل اجتهادی استفاده می‌شود. گاهی مقصود از حکم ظاهری هر حکمی است که از ادله ظنی استفاده می‌شود اعم از امارات و اصول. به تعبیر دیگر، حکم واقعی مفاد دلیل اجتهادی است و حکم ظاهری مفاد دلیل فقاهتی است.<sup>۲</sup>

بنابراین نمی‌توان جعل دو گونه حکم ظاهری و واقعی را یکی دانست کما اینکه محقق نائینی چنین کرده است.<sup>۳</sup>

شهید صدر بر خلاف دیدگاه رایج معتقد است حکم ظاهری حکمی است که در موضوع آن شک اخذ شده و حکم واقعی حکمی است که در موضوع آن شک نیست.<sup>۴</sup> طبق این تعریف تنها فارق، عنصر شک است و بر این اساس تفاوتی میان دلیل اجتهادی و فقاهتی نیست؛ چون هر دو دلیل در ظرف شک و عدم علم مطرح شده‌اند و با وجود علم جایی برای اصل و اماره باقی نمی‌ماند.

## مرفوع در حدیث رفع

۱. مظفر، اصول الفقه، ج ۱، ص ۶

۲. انصاری، فرائد الأصول، ج ۱، ص ۳۰۸

۳. کاظمی خراسانی، فوائد الأصول، ج ۳، ص ۲۵۲

۴. صدر، دروس فی علم الأصول، ج ۲، ص ۱۵

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ أَشْيَاءَ الْخَطَأُ وَالنَّسْيَانُ وَ مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يَطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْحَسَدُ وَ الطَّيْرَةُ وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَاةٍ<sup>۱</sup>.

امام صادق عليه السلام می‌فرماید رسول خدا ﷺ فرموده است: از امت من نه چیز برداشته شده است: خطا، و فراموشی، و آنچه که از روی اکراه باشد، و آنچه را که نمی‌دانند، و آنچه را که طاقت ندارند، و آنچه مورد اضطرار است و حسادت و تفأل و وسواسی فکری در امور آفرینش تا هنگامی که بر زبان جاری نگردد.

این روایت از جمله احادیثی است که فقها سند آن را معتبر دانسته‌اند و از احادیث صحیح به شمار می‌آید و با وجود این که بعضی در سند آن شک کرده‌اند، ولی اشتهار حدیث در بین فقها و اعتماد و عمل آنها به حدیث در مسایل فقهی و اصولی ما را از بحث در این مورد بی‌نیاز می‌کند.<sup>۲</sup>

**قول اول:** مراد از رفع در روایت، رفع ظاهری است؛

دلیل اول، عرفی است؛

زیرا حدیث در مقام امتنان است. خداوند با «رفع»، امتنانی را بر امت قرار می‌دهد. بنابراین، مرفوع باید چیزی باشد که اگر خداوند بر نمی‌داشت، ثبوتش بر خلاف امتنان بود. در مورد مرفوع، دو احتمال وجود دارد: یک؛ حکم واقعی در نفس الامر و دوم؛ حکم ظاهری و خوب احتیاط؛ به دلیل اینکه ثبوت حکم واقعی در نفس الامر بر خلاف امتنان نیست؛ اگر شارع در نفس الامر و در لوح محفوظ حکمی را جعل کرد، نفس این جعل برخلاف امتنان نیست، بلکه اگر شارع در چنین موردی احتیاط را واجب کند، بر خلاف امتنان است. به بیان دیگر، اگر شارع جایی که مکلف، حکم واقعی را نمی‌داند، احتیاط را واجب کند، برخلاف امتنان است؛ زیرا احتیاط مشقت دارد و تکلیفی است برای مکلف. پس رفع، متعلق به چیزی می‌شود که ثبوت آن برخلاف امتنان باشد و آن وجوب احتیاط است.

دلیل دوم؛ مرکب از دو مقدمه است:

۱. حرز عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۶۹

۲. حائری، مباحث الأصول، ج ۳، ص ۲۲۲



مقدمه اول؛ «رفع کل شیئی نقیض وجوده»، رفع هر چیزی نقیض وجود آن چیز است. مقدمه دوم؛ «النقیضان فی مرتبه واحده»، یعنی آن دو چیزی که نقیض یکدیگر هستند در عرض هم و در مرتبه‌ی واحده هستند.

نتیجه اینکه رفع و مرفوع باید در مرتبه واحد باشند، اگر مرفوع، حکم ظاهری باشد در یک مرتبه واحد هستند، اما اگر مرفوع، حکم واقعی باشد در این صورت در یک مرتبه واحد نیستند. توضیح اینکه: رفع، متأخر از شک است، و شک، متأخر از حکم واقعی است؛ یعنی باید یک حکم واقعی باشد تا در آن حکم واقعی شک واقع شده، آنگاه رفع شود، پس رفع عقلاً به دو مرتبه، متأخر از حکم واقعی است. بنابراین در عرض حکم واقعی نیست.<sup>۱</sup>

### نقد و بررسی

پاسخ دلیل اول:

امتنان دو راه دارد: ۱. وجوب احتیاط برداشته شود. ۲. منشأ وجوب احتیاط برداشته شود. امتنان، یا به رفع وجوب احتیاط است و یا به رفع منشأش - همان حکم واقعی - است. در جایی که یک حکم الزامی واقعی نباشد، وجوب احتیاط معنا ندارد. اگر امتنان منحصر به این بود که وجوب احتیاط برداشته شود، مطلب درست بود، اما منحصر به این نیست. یعنی اگر شارع آن منشأ را هم بردارد، دیگر مجالی برای وجوب احتیاط نیست.

پاسخ دلیل دوم:

مفاد دلیل دوم یعنی اینکه «رفع به دو مرتبه متأخر از حکم واقعی است، لذا نمی‌شود متعلق رفع حکم واقعی باشد»، همان بحث استحاله‌ی اخذ علم به حکم در متعلق و موضوع همان حکم است. اگر شارع نماز را واجب کند برای کسی است که عالم به این وجوب باشد، شارع متعال نمی‌تواند بگوید: «هذا واجب لمن علم بهذا الوجوب»؛ زیرا اگر علم اینجا اخذ شود، لازم می‌آید خود حکم تعلق به علم داشته باشد و علم هم متوقف بر حکم باشد، که در این صورت دور لازم می‌آید. اگر مراد از اینکه علم به حکم، متأخر از حکم است، وجود خارجی حکم باشد، این تأخر درست نیست؛ اما اگر مراد، وجود ذهنی حکم باشد، درست خواهد بود. در

۱. بروجردی، نهاية الأفكار، ج ۳، ص ۲۱۴

این مورد بین این حکم و آن حکمی که متوقف بر علم به این حکم است، فرق وجود دارد. اگر هر دوی آنها خارجی یا ذهنی بودند، دور لازم می‌آمد؛ اما اگر یکی حکم خارجی باشد و دیگری ذهنی، اینجا دوری نیست.<sup>۱</sup>

بنابراین در این مورد نیز رفع به دو مرتبه متأخر از حکم واقعی نیست؛ زیرا یک حکم، که همان حکم واقعی است خارجی است و حکمی که در آن شک می‌شود ذهنی است. اگر هر دوی آنها خارجی یا ذهنی باشند می‌توان گفت «رفع کل شیئی نقیض وجوده» و «التقیضان فی مرتبه واحده» انجام نگرفته است.

**قول دوم:** کلمه رفع در این حدیث به قرینه سائر فقراتی که در حدیث وجود دارد، ظهور در رفع واقعی دارد؛ به این معنا که حدیث رفع دلالت دارد بر اینکه اگر کسی نسبت به حکم واقعی جاهل و شاک باشد، فعلیت حکم واقعی از او برداشته می‌شود. اصل حکم به نحو انشاء و شأنت باقی است، اما این مرتبه حکم که عبارت از فعلیت آن باشد، از او برداشته می‌شود. اما اگر رفع ظاهری، مراد باشد معنایش این است که حکم واقعی با همه مراتب و مراحلش موجود است، اما در ظاهر برداشته شده است. یعنی مرحله فعلیت حکم، منوط به علم مکلف به حکم است و لذا اگر مکلف جاهل باشد، اصلاً حکم برای او فعلیت پیدا نمی‌کند. فرق بین این قول و قول به رفع ظاهری، آن است که بنابر قول به رفع واقعی، نیازی به جمع بین حکم واقعی و ظاهری نیست. در واقع، حکم واقعی، انشاء و جعل شده است، اما مرتبه فعلیت آن مشروط به این است که مکلف به آن علم پیدا کند. اما اگر رفع، ظاهری باشد، يك حکم واقعی و يك رفع ظاهری داریم.

## نقد و بررسی

**اشکال اول:** این قول بر خلاف قول مشهور اصولیان و بلکه قریب به اتفاق آنان است. از دیدگاه اصولی‌ها احکام واقعی بین عالم و جاهل مشترک است و ادعا می‌کنند اخبار متواتره‌ای

۱. حائری، بحوث فی علم الأصول، ج ۳، ص ۱۴۴-۱۴۸

بر این مدعا دلالت دارد.

به نظر می‌رسد این اشکال قابل خدشه باشد؛ زیرا فقها برای اشتراک احکام بین عالم و جاهل از راه اطلاق ادله احکام وارد می‌شوند نه از راه تواتر.<sup>۱</sup> به علاوه اگر روایاتی باشد که از آنها اشتراک احکام بین عالم و جاهل استفاده شود، مختص به موارد شبهات موضوعیه است. احکام شرعیه در مرحله انشاء و جعل، بین عالم و جاهل مشترك است، اما در مرحله فعلیت، مشترك نیست.

**اشکال دوم:** این قول مستلزم تصویب است و تصویب بالاجماع باطل است.

تصویب یعنی اعتقاد بر این که آن چه مجتهد به وسیله اجتهادش به آن می‌رسد همان حکم الله است. به طرفداران این بینش، مصوبه گویند.<sup>۲</sup>

در این مورد باید دید آیا اساساً این قول مستلزم تصویب است یا نه؟ و کدام قسم تصویب است که نمی‌توان بدان ملتزم شد و کدام قسم چنین نیست.

صاحب کفایه در بحث اجتهاد و تقلید، به سه قسم تصویب اشاره می‌کند که یک قسم محال، قسم دوم جایز ولی باطل، و قسم سوم در برخی حالات گریزناپذیر است.

اگر منظور از تصویب، التزام به انشای احکامی در واقع باشد که به عدد آرای مجتهدان متعدد است، به طوری که آرای مجتهدان، احکام ظاهری و رساننده به آن احکام واقعی باشد، این نوع تصویب مخالف قاعده اشتراک است که متواتر و اجماعی می‌باشد و لذا باید آن را باطل شمرد؛ هر چند فی حد نفسه محال نیست.

و اگر منظور از تصویب، التزام به انشای احکام مطابق آرای مجتهدان و بعد از اجتهاد آنهاست، این معنا فی حد نفسه غیر معقول است؛ زیرا در این صورت فحوص مجتهد از دلیل و استظهار او از آیه و روایت، وجهی نخواهد داشت.

نوعی دیگر از تصویب، بر مبنای سببیت در امارات و طرق شرعی، گریزناپذیر است؛ بدین معنا که حکم واقعی مشترک میان عالم و جاهل، حکم انشایی است و حکم مجعول در حق مجتهد بر مبنای سببیت حکم فعلی است و در عالم واقع در ورای این حکم فعلی، حکم فعلی دیگری وجود ندارد تا مسأله تطابق و عدم تطابق مطرح شود. پس در حکم فعلی، نوعی تصویب پدید

۱. موسوی خمینی، أنوار الهدایة، ج ۲، ص ۱۰۰

۲. میرزای قمی، جامع الشتات فی أجوبة السؤالات، ص ۱۴

می‌آید. اما بر مبنای طریقت، تصویب پدید نمی‌آید؛ چون حکم ظاهری، حکم طریقی است نه حقیقی و اساساً حجیت امارات بر اساس جعل حکم نیست؛ بلکه بر مبنای جعل منجزیت و معذرت است.<sup>۱</sup>

بنابراین کلام مستلزم تصویبی که اجماع بر بطلانش وجود دارد نیست؛ اگر اماره قائم شود که خداوند حکم واقعی را بر طبق این اماره قرار می‌دهد، تصویبی می‌شود که بر بطلانش اجماع است، اما اگر شارع يك حکم واقعی دارد که مرحله فعلیت آن مشروط به علم است، مستلزم تصویب نمی‌شود، چون واقع تغییر پیدا نمی‌کند، نتیجه این می‌شود که علم به انشاء اخذ شده است، اما در مرحله فعلیت. اگر علم به انشاء برای خود انشاء بخواهد اخذ شود، محال است و دور لازم می‌آید، اما اگر علم به انشاء برای مرحله دیگری به نام فعلیت اخذ شود، دیگر استحاله ندارد. لذا احکام شرعیه بین عالم و جاهل مشترك نیست.<sup>۲</sup>

ثمره رفع ظاهری و واقعی این است که اگر رفع، رفع ظاهری باشد، در صورتی که بعداً کشف خلاف شود، آن عمل را باید مجدداً انجام دهیم. مثلاً اگر در جزئیت یک جزء یا شرطیت یک شرط برای نماز شک کنیم، مثلاً نمی‌دانیم سوره جزء نماز است یا نه، به حدیث رفع تمسک کردیم و سوره را نیاوردیم، اگر بعداً دلیلی پیدا کردیم که دلالت کند سوره جزء نماز است، اگر رفع نسبت به "ما لا یعلمون" رفع ظاهری باشد، به آن نماز فاقد سوره نمی‌شود اکتفا کرد. و باید سراغ دلیل دیگر مثل "حدیث لا تعاد" برویم، و اگر رفع، رفع واقعی باشد نیازی به "حدیث لا تعاد" نداریم. اما نسبت به اضطرار، اگر انسان مضطر به تیمم شد، و بعداً آن اضطرار برطرف شد، چون رفع، رفع واقعی است، دیگر نیازی به اعاده نیست.

### مرفوع در احکام وضعی و تکلیفی

آیا حدیث رفع جمیع آثار تکلیفی و وضعی را شامل می‌شود یا فقط آثار تکلیفی را برمی‌دارد؛ به تعبیر دیگر، آیا منظور از رفع حکم در روایت، فقط احکام تکلیفی است یا شامل احکام وضعی هم می‌شود.

**قول اول:** حدیث رفع، مختص احکام تکلیفی است و نسبت به احکام وضعی جاری

۱. خراسانی، کفایة الأصول، ص ۴۶۹

۲. حکیم، منتقی الأصول، ج ۴، ص ۳۸۶

نمی‌شود؛ نه در اسباب و نه در مسببات. گاهی احکام وضعی از حیث سبب مورد بحث قرار می‌گیرند، مانند ایجاب و قبول. در این صورت بدون اشکال حدیث رفع جریان ندارد. مثلاً اگر شخصی که می‌خواهد عقد عربی بخواند، اگره شود بر خواندن عقد فارسی و یا آن که فراموش کند که باید عقد را به صیغه عربی بخواند. در این صورت بنا بر اینکه عربیت در عقد شرط باشد، عقد باطل است؛ زیرا حدیث رفع، موجود را نازل منزله معدوم قرار می‌دهد، اما معدوم را نازل منزله موجود قرار نمی‌دهد. در اینجا عقد فارسی عقد نیست و حدیث رفع نمی‌تواند این معدوم را نازل منزله موجود قرار دهد. بنابراین با حدیث رفع نمی‌توانیم این عقد را تصحیح کنیم. گاهی هم احکام وضعی از حیث مسببات مورد بحث قرار می‌گیرند. مسببات بر دو نوع هستند؛ **قسم اول**؛ اموری اعتباری هستند که ظرف آنها عالم اعتبار است و غیر از اعتبار، مابازای خارجی ندارند؛ مثل ملکیت، زوجیت و رقیبیت. این احکام از احکامی هستند که قابلیت جعل استقلالی را دارند و از احکام تکلیفی انتزاع نمی‌شوند. حکم این قسم، مثل همان حکم اسباب است.

**قسم دوم**؛ مسبباتی هستند که از امور واقعی‌اند؛ یعنی عقل عادی بشر آن را درک نمی‌کند ولی شارع از این امر واقعی پرده برداشته است، مثل نجاست و طهارت. نجاست یک امر واقعی است که شارع در عالم تشریح از آن پرده برداشته است. برای مثال، بول یک قذارت واقعی دارد که شارع اسم آن را نجاست گذاشته است تا بشر از آن اجتناب کند. چون این امور، تکوینی و واقعی هستند، حدیث رفع در آنها جریان ندارد. برای نمونه اگر کسی بر جنابت مکره شد، مثلاً کسی مریض است و مکره می‌شود به اینکه خودش را برای معالجه جنب کند، اینجا اطلاق ادله می‌گوید غسل واجب است، جنابت یک امر واقعی است و شارع آن را با حدیث رفع بر نمی‌دارد چون ادله‌ای که در باب جنابت وارد شده، اطلاق دارد بر این که اگر شخص جنب شود چه عمدی باشد و چه غیر عمدی، چه در بیداری باشد و چه در خواب، غسل واجب می‌شود.<sup>۱</sup>

در قوانین جمهوری اسلامی نیز به پیروی از قانون امامیه این مطلب مورد تأیید قرار گرفته است. برای مثال به چند نمونه اشاره می‌شود؛

### الف: دیه

۱. کاظمی خراسانی، فوائد الأصول، ج ۳، ص ۳۵۶-۳۵۹

در ماده «۵۵» قانون مجازات اسلامی چنین آمده است:

«هر کس هنگام بروز خطر شدید از قبیل آتش سوزی، سیل و طوفان، به منظور حفظ جان یا مال خود یا دیگری مرتکب جرمی شود، مجازات نخواهد شد، مشروط بر این که خطر را عمداً ایجاد نکرده و عمل ارتكابی نیز با خطر موجود متناسب بوده و برای رفع آن ضرورت داشته باشد».

تبصره: «دیه و ضمان مالی از حکم این ماده مستثناست».

بنابر این تبصره، مقنن تأکید می‌کند «دیه و ضمان مالی از این حکم مستثنی هستند»، یعنی شخصی که در حال اضطرار مرتکب جرم می‌شود مسئولیت کیفری ندارد، ولی مسئولیت مالی او به جای خود باقی است و دادگاه می‌تواند چنین شخصی را به پرداخت دیه و ضمان مالی محکوم کند که البته دیه نیز از مجازات‌های جرائم کیفری است. پس عدم مسئولیت کیفری شخص مضطر هم تمام نیست.

### ب: ضمان مالی

همچنین در ماده «۳۲۸» قانون مدنی آمده است:

«هر کس مال غیر را تلف کند ضامن آن است و باید مثل و قیمت آن را بپردازد، اعم از اینکه از روی عمد تلف کرده یا بدون عمد یا اعم از این که عین باشد یا منفعت و اگر آن را ناقص یا معیوب کند ضامن نقص قیمت آن مال است».

### ج: معاملات اضطراری

در ماده «۲۰۶» قانون مدنی آمده است:

«اگر کسی در نتیجه اضطرار اقدام بمعامله کند مکره محسوب نشده، معامله اضطراری معتبر خواهد بود».

بنابراین کسی که در نتیجه اضطرار و احتیاج به پول، خانه خود را نصف قیمت بفروشد، آن معامله را نمی‌توان به عنوان اکراه، غیر نافذ دانست. یا هرگاه کسی در نتیجه اضطرار مانند فقر و پریشانی یا بدرفتاری زن ناچار شود زن خود را طلاق دهد، طلاق مزبور در اثر اکراه محسوب نمی‌شود.

از آنجا که شخص مضطر به صورت مستقیم مال دیگری را تلف می‌کند یا به تمامیت جسمانی دیگری صدمه می‌زند، بر اساس قاعده اتلاف باید خسارت وارده را جبران نماید، و این که

قانونگذار مسئولیت کیفری وی را سلب کرده است تأثیری در مسئولیت مدنی و حکم وضعی ندارد، به خصوص که قربانی جرم گناهی ندارد تا استحقاق دریافت خسارت را نداشته باشد. البته عادلانه نیست شخص مضطر که به تجویز قانون برای دفع يك ضرر اقدام کرده است محکوم به جبران ضرر دیگری شود؛ زیرا در موارد اضطرار که شخص برای احتراز از ضرری که زیان‌دیده مسئول آن نبوده است به او خسارت می‌زند، نظرها یکسان نیست. علت اختلاف نظر این است که از سویی معاف کردن مضطر از مسئولیت، عادلانه به نظر می‌رسد و از سوی دیگر، تحمل ضرر از طرف زیان‌دیده به خاطر دفع ضرر از دیگری، چندان موجه نیست. به همین جهت در ماده «۵۲» قانون تعهدات سوئیس، به دادرس اجازه داده شده تا در چنین مواردی برطبق موازین انصاف حکم کند.

**قول دوم:** تمام فقرات حدیث رفع، نسبت به احکام وضعی و تکلیفی فراگیرند؛<sup>۱</sup> زیرا در این صورت است که ادعای مذکور در روایت تصحیح می‌شود، و گرنه معقول نیست با وجود ارتفاع موضوع، حکم موجود باشد؛ البته آثاری همانند ضمان به عموم حدیث ضرری نمی‌زند. در تأیید این ادعا روایات زیادی به خصوص در باب طلاق وجود دارد که امام علیه السلام در جهت رفع اثر از طلاق اکراهی به حدیث رفع استناد نموده‌اند، و این استشهاد امام علیه السلام به حدیث رفع، شاهی است بر عدم اختصاص روایت، به رفع خصوص مواخذه یا رفع خصوص احکام تکلیفی، بلکه موید رفع جمیع آثار، اعم از تکلیفی و وضعی است.

از امام هشتم علیه السلام روایت شده است:

فِي الرَّجُلِ يُسْتَكْرَهُ عَلَى الْيَمِينِ فَيُحْلِفُ بِالطَّلَاقِ وَالْعَتَاقِ وَ صَدَقَةَ مَا يَمْلِكُ، أَيْلَزْمُهُ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: لَا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَضِعَ عَنْ أُمَّتِي مَا أُكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَمْ يُطِيقُوا وَ مَا أَخْطَأُوا.<sup>۲</sup>

مردی را اکراه می‌کنند که باید قسم به طلاق بخوری، یا قسم به عتاق عبدی بخورد (که با همین قسم آزاد می‌شود یا اگر بعداً مالک عبدی شد، قسم می‌خورد که آزاد شود)، و همین‌طور در مورد قسم به صدقه ما یملک. از امام هشتم علیه السلام سؤال می‌کنند آیا این قسم لزوم عمل دارد؟

۱. خوبی، موسوعه، ج ۲، ص ۲۳۳

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۳، ص ۲۲۶

امام علیه السلام ضمن نفی این لزوم، کلامی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند. حضرت تعلیلی که برای نفی آورده اند این است که آنچه را انسان بر آن اکراه می شود، از او برداشته شده است. حلف به طلاق یکی از راه هایی بوده است که اهل سنت به عنوان طلاق قرار می دادند و دیگر نمی گفتند «زوجتی طالق»، با قسم به طلاق، زن آنها مطلقه می شد و یا زنی که بعداً می گرفتند مطلقه می شد، هر دو احتمال در آن هست.

### نقد و بررسی

در فقه شیعه حلف به طلاق و حلف به عتاق، هر چند که از روی اکراه هم نباشد، ذاتاً باطل است؛ یعنی اگر کسی اختیاراً و بدون اکراه قسم به طلاق و عتاق بخورد، باطل است. بنابراین این روایت بر عمومیت حدیث رفع دلالت ندارد و تمسک امام علیه السلام به حدیث رفع برای بطلان، از باب تقیه تلقی می شود، نه تصدیق.<sup>۱</sup>

اما اصل اینکه امام هشتم علیه السلام برای ابطال اکراه حلف به طلاق، به این حدیث تمسک کرده اند، معلوم می شود این حدیث، قابلیت عمومیت دارد و هم احکام تکلیفیه را شامل می شود، هم احکام وضعیه را. به عبارت دیگر، اگر این حدیث فقط برای خصوص مؤاخذه و خصوص عقاب اخروی بود، دیگر تمسک امام علیه السلام به این حدیث معنا نداشت. تمسک به این حدیث متوقف بر این است که حدیث رفع از نظر امام علیه السلام عمومیت داشته، هم در احکام تکلیفیه (عقاب) و هم در احکام وضعی جاری باشد.<sup>۲</sup> از این رو، حدیث رفع شامل احکام تکلیفیه و وضعی، هر دو می شود یعنی هم مجازات و عقوبت برداشته می شود و هم احکام وضعی مانند نکاح، طلاق و بیع. لسان حدیث عام است و دلیلی بر اینکه حدیث اختصاص به احکام تکلیفیه داشته باشد نیست.

تنها دلیلی که می توان بر رفع حکم وضعی آورد این است که: اولاً لسان حدیث عام است، اما تمسک امام علیه السلام به حدیث رفع برای بطلان، از باب تقیه است و ثانیاً حکم وضعی عدم ضمان برداشته نمی شود و ثالثاً حکم وضعی بطلان عقد کسی که عقد را از باب اکراه، فارسی خوانده یا قسم به طلاق خورده. همچنین حکم وضعی نجاست و غسل کسی که مکره یا مضطر بر جنابت شده و.... هیچکدام رفع نمی شود.

۱. موسوی خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۸۰

۲. انصاری، کتاب المکاسب، ص ۳۰۸



### نتیجه

مرفوع در حدیث شریف رفع، متعلق به امر موجود است. متعلق رفع، امور نه گانه هستند که وجودی می‌باشند، برخلاف دفع که در آن، مقتضی هست، اما هنوز موجود نشده است و باید کاری کرد که تحقق پیدا نکند. بنابراین مرفوع، حکم واقعی است و نیازی به جمع بین دو حکم واقعی و ظاهری نیست؛ یعنی حکم واقعی انشاء شده، ولی فعلیت یافتن آن مشروط به علم مکلف است. و چون اشتراک احکام بین عالم و جاهل در مرحله جعل است نه فعلیت، لذا خللی به بحث وارد نمی‌شود و حتی این قول، مستلزم تصویبی که اجماع بر بطلان آن داریم نمی‌باشد.

همچنین حدیث رفع، مختص احکام تکلیفی است. در صورتی که مرفوع جمیع آثار تکلیفی و وضعی باشد، لازمه آن عدم ضمان کسی است که مال دیگری را تلف کرده و این بر خلاف امتنان و توسیع بوده، بلکه موجب تضییق و مشقت می‌شود. و اگر برای رفع حکم وضعی به صحیحه بزنطی استناد شود؛ در صورتی می‌توان آن را پذیرفت که رفع حکم، موجب امتنان و توسعه بر افراد باشد نه این که موجب تضییق یا امری خلاف منت شود؛ زیرا خود حکم مندرج در حدیث از باب امتنان و توسعه آمده و منطقی است که نمی‌تواند نتیجه‌ای غیر از این داشته باشد. اطلاق حدیث رفع تا جایی کاربرد دارد که مخالف امتنان نباشد.

## منابع

۱. ابن منظور(۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع.
۲. انصاری، مرتضی (بی تا)، فرائد الأصول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۵ق)، کتاب المکاسب، قم: کنگره جهانی شیخ اعظم انصاری رحمته الله.
۴. بروجردی، محمدتقی (۱۴۱۷ق)، نهاية الأفكار، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵. حائری، سید کاظم (۱۴۰۸ق). مباحث الأصول، قم: مقرر.
- حَرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعة، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۶. حسینی زبیدی، سید محمد مرتضی (۱۴۱۴ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، لبنان: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزيع.
۷. حکیم، سید عبدالصاحب (۱۴۱۳ق)، منتقى الأصول، قم: چاپخانه امیر.
۸. خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۹ق)، کفایة الأصول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۹. سبحانی، جعفر (۱۳۸۲ق). تهذیب الأصول، قم: انتشارات اسماعیلیان.
۱۰. واعظ بهسودی، محمدسرور (۱۴۱۷ق)، مصباح الأصول، قم: کتابفروشی داوری.
۱۱. خویی، سید ابو القاسم (۱۴۱۸ق)، موسوعة، قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي رحمته الله.
۱۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، لبنان: دار العلم.
۱۳. صدر، سید محمد باقر (۱۴۰۵ق)، دروس في علم الأصول، قم: دار المنتظر.
۱۴. کاظمی خراسانی، محمد علی (۱۴۱۷ق)، فوائد الأصول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۵. مظفر، محمدرضا (بی تا)، اصول الفقه، قم: انتشارات اسماعیلیان.
۱۶. موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۴۱۵ق)، أنوار الهدایة، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۲۱ق)، کتاب البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله.
۱۷. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن (۱۴۱۳ق)، جامع الشتات في أجوبة السؤالات، تهران: مؤسسه کیهان.
۱۸. هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۱۷ق). بحوث في علم الأصول، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.

